



راستش همیشه شیفته داستان‌هایی بوده‌ام که قصه‌گویی و روایت خوانی در آن حرف اول را بزند. حادثه‌ها و رخداد‌های آن، بستر حوادث زیادی باشند و به واقع ادبیات داستانی را به خواننده نشان بدهد. بهتر است از همین اول بگویم که در خواندن رمان «بی پدر» با داستانی منسجم و قصه‌ای با چیدمان منطقی مواجه شدم و به نظر من یک چنین خصیصه‌ای می‌تواند در نگاه اول مخاطب را متعهد به خواندن آنچه پیش‌رو دارد بکند. کتاب بی پدر نوشته مژده سالار کیا که توسط نشر چشمه به چاپ رسیده، یکی از آن رمان‌هایی بود که نویسنده برای هر قدم کارا کتراها و البته هر اندیشه مخاطبش از پیش برنامه‌ریزی کرده و به آن سنجیده نگاه کرده‌است.

در بی پدر، با داستانی رازآلود مواجه می‌شویم که در آن می‌شود تمام عناصر داستانی را دید. فلفل یک‌ه‌ای به موقع، استعارها و توصیفات بجا و البته خاطر سازی، توانسته است مخاطب را در موقعیت‌های مختلف قرار داده و او را به دنیا‌های خاص و چالش‌برانگیز بکشاند... «بالای سر تلفن ایستاده‌ام و برای بار سوم دارم به صدای بهار گوش می‌دهم. با همان خونسردی دیوانه کننده‌اش خود را معرفی می‌کند و می‌گوید که کار مهمی دارد و بعد شماره‌اش را شماره می‌گوید...» به زعم من در این داستان هر کدام از شخصیت‌ها می‌توانند در جایگاه خود نقشی محوری و اصلی داشته باشند اما داستان از دختری شروع می‌شود که گوینده است و مثل هر انسان دیگری به زندگی فکر می‌کند. به اینکه می‌تواند با پول گویندگی چه کارها بکند و چه کارها نه. که چطور می‌تواند پیشرفت بکند و بزرگ شود. دختری که مدام در لایرنت‌های ذهن پر پیچ و خمش جریبه را و رهام را که برادرش است مرور می‌کند و پردازش شخصیت رهام و جریبه به زعم من یکی از نقاط قوت داستان بود. راز و رمزهایی که کم‌کم در برابر چشمان خواننده رمزگشایی می‌شوند، توانسته‌اند در ایران چاپ می‌شود و ناشران ما با ولعی سبیری ناپذیر هم هر روز کارهایشان را چاپ می‌کنند و برای معرفی این آثار هر کاری که از دستشان بر بیاید هم انجام می‌دهند. بعد هم می‌گویند مردم کار ایرانی نمی‌خوانند و چاپ کار ایرانی سرمایه‌سوزی است...» مشروح این گفت‌وگورا در ادامه از نظر می‌گذرانید.



آرمان مله – بیتا ناصر: در مقایسه آثار داستانی ایرانی و خارجی، چه فاکتورهایی را باید در نظر داشت؟ این پیشینه ذهنی که داستان ترجمه‌ای، حتما بهتر از داستان تالیفی است، از کجا آمده و چطور در ذهن مخاطب ایرانی فرو رفته؟ احمد حسن زاده، نویسنده «آهای مامان»، «مستر جیجک» و «خیال باز» معتقد است شرایط نوشتن در ایران و جهان، از زمین تا آسمان فرق می‌کند. از منظر او نویسنده ایرانی با مصائبی در بازار کتاب مواجه است که به زحمتم می‌تواند خودش را سرپا نگاه دارد. و درباره تبعیض موجود در حوزه نشر می‌گوید: «آثار خارجی خیلی راحت در ایران چاپ می‌شود و ناشران ما با ولعی سبیری ناپذیر هم هر روز کارهایشان را چاپ می‌کنند و برای معرفی این آثار هر کاری که از دستشان بر بیاید هم انجام می‌دهند. بعد هم می‌گویند مردم کار ایرانی نمی‌خوانند و چاپ کار ایرانی سرمایه‌سوزی است...» مشروح این گفت‌وگورا در ادامه از نظر می‌گذرانید.

با توجه به جریان ادبیات داستانی مدرن در ایران و ظهور نویسندگانی چون هدایت، چوپک، ساعدی و... سیر داستان نویسی در دهه‌های اخیر را چطور ارزیابی می‌کنید؟

به نظر شما نویسندگان حال حاضر، میراث‌داران به‌حقی برای نویسندگان بزرگ داستان فارسی هستند؟



نسل‌های پیشین که از آنها نام برید، در شرایط متفاوتی زیست می‌کردند. دوره‌ای که نویسندگی به مثابه روشنفکری تلقی می‌شد و جایگاه رفیعی داشتند و کتاب یکی از مهم‌ترین منابع برای هر چیزی بود و دغدغه اصلی آنها خلق کارهای جدید بود. همچنین ماده خام

بکر و دست نخورده هم زیاد در اختیارشان بود. اغلب فضاها و سبک‌ها را برای اولین بار این نویسندگان بزرگ نوشتند. مثل کشف یک سرزمین جدید. در عموم عرصه‌های نوشتن، اولین بودند. از این جهت بسیار مورد توجه هستند. از طرفی دیوار نوشتن هم مثل حالا آنقدر کوتاه نبود که هر کسی بتواند از آن بالا برود. بنابراین معمولاً این‌طور بود آنهايي که بیش‌ترین دغدغه استعداد را در این زمینه داشتند به سمت نوشتن می‌رفتند و به همین خاطر می‌بینید عموم کارهای آن دوره شاخص‌های ویژه‌ای دارند و بسیاری مدرن و رویه جلو هستند. اما در دهه‌های اخیر مساله بسیار متفاوت است. به نظر من بیش‌ترین مساله نویسندگان دهه‌های اخیر، فارغ از هر چیزی، دوام آوردن بوده. وقتی که شما به عنوان نویسنده صرفاً به بافکر می‌کنی، طبیعی است که خیلی از چیزها تحت تأثیر قرار می‌گیرد. از سوی دیگر نویسندگان در حال حاضر، آن جایگاهی که نویسندگان نسل‌های پیشین داشتند را در جامعه ندارند. خیلی وقت است از نویسند در جامعه مفهوم‌زدایی شده است. این واقعیت تلخی است که اگر در گام اول بپذیریمش، شاید برای رفع این مشکل بتوانیم راهی پیدا کنیم. در مجموع حرفم این است، نویسنده بودن در شرایط فعلی، بسیار بیشتر از آنچه بتوانید تصور کنید، متفاوت است با شرایط نویسنده بودن در روزگار غول‌های داستان ما. این مجال توضیح نیست، و گرنه دلایلش را یک به یک می‌گفتم.

برخی از منتقدان در تحلیل آثار داستانی متاخر، از کوتاهی افق تفکر و محصور شدن در فضایی آپارتمانی انتقاد کرده‌ام...»

می‌کنند که محصولش، نوعی فردگرایی و عدم جهانشمولی است که در گسترش طیف مخاطبان نیز موفق نبوده. نظر شما در این باره چیست؟

اولا ما در دوره فعلی منتقد به معنای واقعی کلمه خیلی کم داریم. با لاقال من خیلی کم سراغ دارم. بنابراین تلقی من از حرف شما این است که روح عمومی جامعه اینطور فکر می‌کند. چند دلیل دارد. اول از همه اینکه خیلی از کارهایی که مطرح و دیده می‌شوند در فضای ادبیات ما، که عموماً هم همین خصوصاتی که شما گفتید را دارند. اینها فیک هستند. یعنی ذیل مافیایی که بخشی از آن برخی نشرهای بزرگ هستند و بخش دیگری حلقه‌هایی ادبی – که عموماً هم کسی را در خودشان راه نمی‌دهند، مگر با آنها هماهنگ باشد – که امکانات در اختیار دارند، می‌آیند این‌ها را مطرح می‌کنند. بنابراین خیلی‌ها فکر می‌کنند، شاخص ادبیات ما اینها هستند. در صورتی که خیلی از کارهای خوب ما در ادبیات اصلاً دیده نمی‌شوند و حتی به کتابفروشی‌ها هم راه پیدا نمی‌کنند. در واقع آن عده‌ای که همه چیز را در اختیار دارند و به ذهنی با هم بی‌آنکه نشان بدهند یا حتی با ژست منتقدی که می‌گیرند؛ اجازه نف عرض اندام به بقیه نمی‌دهند. اما یک شق مهم دیگر هم دارد و آن مساله ممیزی است. نویسندگان در مورد خیلی از کارها نمی‌توانند بنویسند. خیلی سخت است وقتی برخی امور قرمز محسوب می‌شود و منطقه ممنوعه. بنابراین در آناتومی کلی ادبیات چون موضوعات محدود می‌شود، بسیاری از کارها شبیه به هم می‌شوند.

البته دلایل دیگری هم هست که مجال گفتنش در اینجا نیست.

اگر نگاهی به زندگی نویسندگان بزرگ جهان بیندازیم، با تجربیات زیسته متنوع و ماجراجویانه‌شان مواجه می‌شویم که بعضاً در یک جغرافیای خاص خلاصه نمی‌شوند. از این منظر، آیا نویسندگان ما قابل نقد نیستند؟

البته تجربه زیسته فعلی ما هم چیز کمی نیست. تجربه زیسته بزرگ فقط جنگ جهانی دوم و... نیست، ما هم حالا در یک گلوگاه خاص تاریخی این سرزمین زندگی می‌کنیم. ما هم داریم یک تجربه سخت را در مساله اقتصاد و... از سر می‌گذرانیم و بدون شک داریم وضعیت ویژه‌ای را زندگی می‌کنیم. با این حال، این را

کاملاً قبول دارم که نویسندگان ما هم قابل نقد هستند. ولی این را در نظر بگیرید که ایران هم مثل هیچ جای جهان نیست. نویسنده بودن در ایران به نظر من جنون بی‌اندازه‌ای می‌خواهد. از خودگذشتگی بی‌اندازه‌ای می‌خواهد. تحمل فوق بشری می‌خواهد. اصلاً قابل قیاس نیست. خیلی از نویسندگان فعلی و بزرگ جهان، اگر در ایران ما بودند، به جرات به شما می‌گویم که حتی یک خط نمی‌توانستند بنویسند. بنابراین بله، البته که قابل نقد است، اما شرایط برابر نیست. نویسنده در ایران، در شرایطی زندگی می‌کند که از همه طرف درگیر است. یک بخشش معیشت و اقتصاد، یک بخشش مافیاهای ادبی و نشر، یک بخش نشر، یک بخش ممیزی آزاد... تازه این‌ها گل درشت‌هاش محسوب می‌شود. مثلاً قیمت بالای کتاب و اساساً کاغذ...»

با توجه به رویدادهای اجتماعی و سیاسی که در سال‌های اخیر شاهد آن بوده‌ام، چرا آثار داستانی ما کمتر برای سوزه‌یابی به این رویدادها توجه نشان می‌دهند؟

خیلی از نویسندگان در این باره نوشته یا می‌نویسند، اما مگر همه اجازه‌چاپ پیدا می‌کنند؟ این یکی دیگر از همان دلایلی است که وقتی می‌خواهیم آثار ایرانی را با ادبیات روز جهانی قیاس کنیم باید به آن توجه داشته باشیم.

نظر تان درباره سبک و تکنیک در آثار ایرانی چیست و آیا در این حوزه، قابلیت رقابت با جریان روز نویسندگی در جهان را دارند؟

ببینید، سبک و تکنیک در جریان روز نویسندگی جهان در مرحله دوم اهمیت است. اصل آن چیزی است که شما می‌گویید. محتوا ارجح بر هر چیزی است. قصه‌ای که روایت می‌کنید، مساله‌ای که درباره آن می‌نویسید، شخصیتی که برای نوشتن انتخاب می‌کنید، میزان آزادی‌ای که در بافت اثر حس می‌شود و... در این حوزه‌ها با محدودیت مواجه هستیم. در مقایسه با وضعیت جهانی نوشتن، نویسندگان ایرانی در وضعیت سختی هستند. آنها در مورد هر چیزی و به هر شکلی که اراده می‌کنند نمی‌نویسند، اما ما محدودیت‌هایی داریم. سبک و تکنیک کوچک‌ترین مساله ماست. تازه طنز ماجرا اینجاست که آثار خارجی خیلی راحت در ایران چاپ می‌شود و ناشران ما با ولعی سبیری ناپذیر هم هر روز کارهایشان را چاپ می‌کنند و برای معرفی این آثار هر کاری که از دستشان بر بیاید هم انجام می‌دهند. بعد هم می‌گویند مردم کار ایرانی نمی‌خوانند و چاپ کار ایرانی سرمایه‌سوزی است، چون مردم رمان‌های روز دنیا را ترجیح می‌دهند. دیگر نمی‌گویند که نویسندگان ایرانی با چه مشقنی و چه مشکلاتی می‌نویسند، یعنی شما از هر نظر که نگاه کنید، نویسنده ایرانی گوشه‌ریزنگ گیر افتاده. دیگر بستگی به بنیادهش دارد که تا کی می‌تواند دوام آورد و خودش را سرپا نگه دارد.

با یابین آمدن تیراژ کتاب در سال‌های اخیر نیز درد دیگری است. تا جایی که این شرایط، انگیزه نویسنده و مترجم را زایل می‌کند. به نظر شما چرا میل به مطالعه کتاب تا این اندازه پایین آمده است و آیا سایر مדיوم‌ها یا نشر الکترونیک در این مساله سهم داشته‌اند؟

این مدیوم‌هایی که گفتید صد البته تأثیر بسیار زیادی دارد، اما چند دلیل مهم دیگر هم وجود دارد. یکی از مهم‌ترین‌هاش، مساله اقتصادی است. اقتصاد سخت و گرانی افسار گسیخته در همه حوزه‌ها تأثیر جدی و بنیادی گذاشته است. در چنین شرایطی اولین جایی که ضربه می‌خورد، حوزه فرهنگ است. گرانی‌ها به‌طور کلی و در اینجا گرانی کتاب، این محصول فرهنگی را از اولویت زیستی خانوار ایرانی خارج کرده است. از طرفی ما در این حوزه‌ها سرمایه‌گذاری فرهنگی نداریم. برای مثال اگر شما به کشوری مثل آلمان نگاه کنید، بودجه‌عظیمی را صرف امور فرهنگی خود می‌کند. در ایران حمایتی در این حوزه‌ها دیده نمی‌شود. مثلاً سوسیپدی جدی داده شود که قیمت کتاب پایین بیاید، یا تأثیر قیمت دلار را بر قیمت کاغذ کاهش دهد و... از این جهات حوزه فرهنگ بی‌پناه‌ترین حوزه است. نکته بعدی مهاجرت بسیاری از نخبه‌ها و کتابخوان‌های ایرانی است. چندی پیش موسسه‌ای غیرانتفاعی در آمریکا اعلام کرد، بالاترین سطح کیفی مهاجران در آمریکا، متعلق به جامعه ایرانیان است... البته این رتبه اول بودن در این ماجرا آدم را غمگین می‌کند چون معنی‌اش این است که بخش مهمی از بهترین سرمایه‌های انسانی ما از ایران رفته‌اند. طبق آخرین سرشماری که انجام داده‌اند، نزدیک به یک میلیون و نهصد هزار ایرانی مقیم در آمریکا است. حالا این فقط آمریکاست. تعداد مهاجرین ما به اروپا که دیگر جای خود دارد.

معنی‌اش این است که یک جمعیتی از تحصیل کرده، نخبه و کتاب‌خوان را که به مثابه سلول‌های پشیبانیی حوزه کتاب هست را به‌طور تاسف‌انگیزی از دست داده‌ایم. نکته بعدی و مهم، آموزش و پرورش است. ساختار آموزشی در ایران به گونه‌ای است که بیشتر کتاب‌گزیر تربیت می‌کند و نه کتابخوان. نکته بعدی هم رواج کمپنیزیم در نشر است. کنه بعدی عمل نکردن ایران به قانون کپی‌رایت است و بی‌شمار نکته‌های دیگر. در اصل مادر گیر وضعیتی هستیم که واقعا خیلی سخت است همه شقوق را در اینجا توضیح دهیم.

با توجه به پیشینه همکاری با مراکز نشر، ما چرای تمایل ناشران به کتاب‌های ترجمه‌ای و عدم سرمایه‌گذاری روی ادبیات تالیفی، تا چه حد برهه در واقعیت دارد؟

ابتدا باید نکته‌ای را بگویم. ببینید، ما در ایران ناشر به معنای واقعی و اصیل کلمه کم داریم. به سختی و شاید به تعداد انگشتان دست، ناشرانی داریم که دغدغه فرهنگ، تولید فرهنگ، تولید اندیشه، نگاه راهبردی و کشف استعداد، حمایت و پشتیبانی نویسنده و تولید ایرانی در امر نوشتن و... داریم. خیلی کم. ناشران خیلی بزرگ و معروفی هم داریم که وقتی صحبت از نشر ایران می‌شود، خیلی سریع از آنها نام می‌برند، اما در واقع اینها همان ناشرانی هستند که فقط و فقط کار خارجی چاپ می‌کنند.

نمی‌خواهم چشم ببرم، اما در طول حیاتشان، حتی یک اثر داستانی ایرانی هم چاپ نکرده‌اند. چنین ناشرانی را باید در اصالت‌شان شک کرد. مگر وظیفه یک نشر چیست؟ اصالت یک نشر چیست؟ اول باید این را توضیح بدهیم. به نظر من مهم‌ترین کارش تولید و پشتیبانی از فرهنگ ملی و بومی است. به همین خاطر است که می‌گویم ما ناشر به معنای واقعی کلمه و با اصالت فرهنگی، به سختی به تعداد انگشت‌های دست داریم. عموم نشرهایی که هر روز هم مثل قاچ سبزی می‌شوند بیشتر مغازه‌های پلی‌کی هستند با ظاهری شبیک. کارشان هم این است که هر چه آن طرف منتشر می‌شود و در گوگردیز و... داغ می‌شود را در کوتاه‌ترین زمان ممکن و با نازل‌ترین ترجمه‌ها وارد چرخه کتاب کنند، همین. نه دیدگاهی، نه ذهنیت‌تولیدآثاری که غنای فرهنگی داشته باشد و نه هیچ پرنسپسی. عموماً دلالت هستند و با ذات ادبیات و فرهنگ بیگانه‌اند و نگاهشان به کتاب صرفاً یک کالاست که بتوانند تا آنجا که می‌شود از آن پول در بیاورند، همین

و لاغیر. بنابراین به مرور در جامعه کتابخوان دزدگی و اختلال ایجاد کردند اینها. در این بین و از نظر گاه آنها نویسندگان ایرانی هم که اصلا دغدغه‌ای برایشان محسوب نمی‌شود. سیستم هم با قبول نکردن حق کپی‌رایت جهانی، اینها را حمایت می‌کند.

این شرایط، سالیان سال است که از تبدیل شدن نویسنده‌ی به یک حرفه مستقل، مانعت کرده. این مساله چقدر در کیفیت آثار داستانی تأثیر می‌گذارد؟

قطعاً تأثیر دارد. در ایران نویسندگی به عنوان یک حرفه مستقل امر محالی است. روالش این است که شما درباره آنچه دغدغه‌تان است بنویسید و هر لحظه اراده کردید کارت‌ان را چاپ کنید و منتظر واکنش مخاطب باشید و... اما شما اولا به عنوان نویسنده در جامعه فعلی ایران، غم معیشت دارید. این یک خیال‌واهی است که شما صرفاً با نوشتن در ایران بتوانی گذران زندگی کنی. دغدغه بعدی‌ات پیدا کردن ناشر است. حالا باید فکر کنی چطور ناشری در رخو پیدا کنی که کارم را چاپ کند. باور کنید اصلا هم فرقی نمی‌کند چقدر تا به حال از خودتان شایستگی نشان داده باشید، هر بار این دغدغه را دارید. نویسندگان خیلی بزرگی را سراغ داریم، که هنوز ناشر ندارند و... البته این مشکل برای نویسندگان مستقل است، نه برای آنها که به حلقه دوستان و ناشران بزرگ وصل هستند. من در این زمینه تجربیات هولناکی دارم. هولناک به این معنی، وقتی که شما متوجه می‌شوی سابقه و ارزش ادبی تو کوچک‌ترین ارزشی برایشان ندارد، بلکه چیزهای دیگر دغدغه‌شان است و هر بار بیچند روز شما را پشت در مغل می‌کنند. بعد از همه اینها تازه کتابت باید برود و اشاد و باید منتظر باشی ابلاغیه‌های ممیزی کتابت چیست. تازه اگر کل کتاب را غیر قابل چاپ اعلام نکنند، بعد از همه اینها می‌رسی به مساله تبلیغ و پخش کتاب. اینجا دیواره یک تراژدی دیگری برای نویسنده ایرانی رقم می‌خورد. کار ایرانی در این حوزه‌ها برای ناشران در اولویت آخر است. تازه حالا از این خوان هم رد می‌شوی، می‌رسی به مساله کتابفروشی‌ها. کتابفروش هم مساله‌اش این است که گذران کند، حق هم دارد. بنابراین ترجیحش گرفتن کتاب‌های پرفروش خارجی است تا مثلاً یک رمان تجربی ایرانی و... بنابراین خیلی سخت این کتاب‌ها را از ویترین‌های پخش می‌گیرند. حالا همه اینها را یک طرف بگذرانید، قیمت کتاب را هم یک طرف. با این گرانی روزافزون کاغذ و... قیمت کتاب‌ها بسیار بالا می‌آفتد. مشکلات اقتصادی مردم را هم که در نظر بگیریم، خرید کتاب با این قیمت برای آنها اصلا منطقی به حساب نمی‌آید. چطور یک خانواده معمولی و طبقه متوسط ایرانی از نظر اقتصادی، می‌تواند مانی را با قیمت سیصد یا دیست هزار تومان بخرد. در بهترین حالت یک یا دو جلد بتواند. حالا طبقه فرودست‌تر که نمی‌تواند حتی به آن فکر کند.

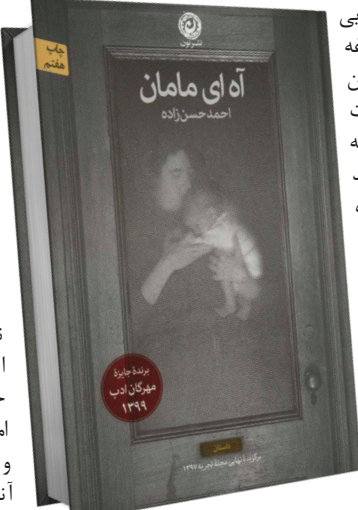
نمونه‌ی می‌شوی سابقه و ارزش ادبی تو کوچک‌ترین ارزشی برایشان ندارد، بلکه چیزهای دیگر دغدغه‌شان است و هر بار بیچند روز شما را پشت در مغل می‌کنند. بعد از همه اینها تازه کتابت باید برود و اشاد و باید منتظر باشی ابلاغیه‌های ممیزی کتابت چیست. تازه اگر کل کتاب را غیر قابل چاپ اعلام نکنند، بعد از همه اینها می‌رسی به مساله تبلیغ و پخش کتاب. اینجا دیواره یک تراژدی دیگری برای نویسنده ایرانی رقم می‌خورد. کار ایرانی در این حوزه‌ها برای ناشران در اولویت آخر است. تازه حالا از این خوان هم رد می‌شوی، می‌رسی به مساله کتابفروشی‌ها. کتابفروش هم مساله‌اش این است که گذران کند، حق هم دارد. بنابراین ترجیحش گرفتن کتاب‌های پرفروش خارجی است تا مثلاً یک رمان تجربی ایرانی و... بنابراین خیلی سخت این کتاب‌ها را از ویترین‌های پخش می‌گیرند. حالا همه اینها را یک طرف بگذرانید، قیمت کتاب را هم یک طرف.

### سبک و تکنیک در جریان روز نویسندگی جهان در مرحله دوم اهمیت است. اصل آن چیزی است که شما می‌گویید. محتوا ل جح بر هر چیزی است

### ما فیایی که بخشی از آن برخی نشرهای بزرگ هستند و بخش دیگرش حلقه‌هایی ادبی، همه چیز را در اختیار دارند و معمولاً هم بی‌آنکه نشان بدهند، اجازه نف س کشیدن به بقیه نمی‌دهند



در اینجا میسر نیست. به عنوان آخرین سوال: لطفاً کمی درباره فعالیت‌های ادبی اخیر خود و آثاری که در دست‌نکارش یا انتشار دارید، توضیح دهید. خب طبیعی است که به عنوان نویسنده همیشه به نوعی در وضعیت نوشتن هستم. کار نوشته شده و آماده هم دارم و کاری را هم در حال نگارش هستم، اما برای انتشار اثر، خیر، فعلاً برنامه‌ای ندارم. به نظر من در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که تصمیم برای اینکه کارت چاپ بشود و... تصمیمی حیاتی است. و من هنوز در این باره تصمیمی نگرفته‌ام. فعلاً قصد انتشار کتابی را ندارم.



### مافیایی که بخشی از آن برخی نشرهای بزرگ هستند و بخش دیگرش حلقه‌هایی ادبی، همه چیز را در اختیار دارند و معمولاً هم بی‌آنکه نشان بدهند، اجازه نف س کشیدن به بقیه نمی‌دهند